



با توان یابان موفق

این شماره: ماه بانو رحیمی

روح بلند باشد می توانی پرواز کنی

رعد نامی آشنا برای همه کسانی که دوست دارند همیشه سبز و شاداب باشند با یکی دیگر از رعدیها مصاحبه می کنم. کسی که همیشه و همیشه لبخند بر لب دارد و خندان است و با مشکلاتش با لبخند مبارزه می کند و همه دوستش دارند حضورش ثابت می کند که واقعا معلولیت محدودیت نیست او هر روز با انرژی کامل به سر کار می آید و این نیروی مثبت خودش را به همه انتقال می دهد رمز موفقیت او سرزندگی و شادابی است با او گفتگو می کنیم تا ما هم بی نصیب نمایم:

تلاش سبز: لطفا خودتان را معرفی کنید؟
 ماه بانو رحیمی هستم متولد ۱۳۴۷ دارای معلولیت جسمی و حرکتی از نوع فلج اطفال

تلاش سبز: از چه زمانی دچار معلولیت شده اید؟
 از ۴ سالگی دچار فلج اطفال شدم بر اثر عدم آگاهی و در دسترس نبودن امکانات پزشکی دچار معلولیت شدم.

تلاش سبز: آیا این معلولیت مشکلات زیادی برای شما به همراه داشت؟
 نمی توان گفت مشکلات زیاد اما مشکلات خاصی داشتم که به هر حال از لحاظ

جسمی و روحی درگیر این مسایل می شدم.

تلاش سبز: منظور شما از مشکلات خاص چیست؟
 همه انسانها در روند تکامل خود با مسائل زیادی روبرو می شوند که برای ما معلولین شکل آن متفاوت است.

تلاش سبز: چگونه با معلولیت خود کنار آمدید؟
 معلول بودن به معنای محدودیت و یا معیوب بودن نیست. به نظر من نقص در روند رشد بدن مانعی برای پیشرفت نیست.

تلاش سبز: از روند تحصیلی خود برای ما

صحبت کنید؟

در ابتدا اشتیاقی برای ادامه تحصیل نداشتم ولی به اصرار و تشویق همسر خواهرم آقای فلاح ادامه تحصیل دادم که همیشه قدردان ایشان هستم و در حال حاضر با مدرک لیسانس زبان انگلیسی مشغول به کار می باشم.

تلاش سبز: چطور با رعد آشنا شدید؟

در فرهنگ سرای سینما مشغول به کار بودم که با یکی از مربیان رعد آشنا شدم و ایشان از من دعوت کردند که به آموزشگاه رعد سری بزنم، چون موسسه مختص معلولین جسمی و حرکتی است و من هم با آمدن به رعد و بازدید از کلاس ها تصمیم گرفتم که در کلاس های گلیم بافی، کامپیوتر و نقاشی شرکت کنم.

بعد از مدتی که در کلاس ها شرکت کردم به عنوان مربی زبان فعالیتیم را آغاز کردم و به مدت یک سال و نیم به عنوان مربی بودم و بعد از مدتی به پیشنهاد آقای مهندس عامری به کارهای آموزشی هم رسیدگی می کردم و در همین زمان هم با همسرم آشنا شدم.

تلاش سبز: از نحوه ی آشنایی با همسرتان

برایمان بگوئید؟

بر حسب اتفاق در موسسه زبان با ایشان آشنا شدم و بعد از مدتی تصمیم گرفتیم که ازدواج کنیم و خدا را شکر بعد از ۷ سال زندگی مشترک هیچ مشکلی نداریم و ثمره ی این ازدواج دخترمان مهشید است که هدیه ی خداوند است و روشنایی زندگیمان.

تلاش سبز: نظرتان در مورد معلولیت و

توانمند بودن چیست؟

هر کس به اندازه ی خودش تواناست و این روح است که اهمیت دارد اگر روح بلند باشد می توانی پرواز کنی و هیچ ربطی به جسم ندارد.

تلاش سبز: نحوه ی برخورد اطرافیان و

همسرتان با مشکل جسمی شما چطور است؟

همسرم همیشه خیلی عادی با این موضوع برخورد می کند و هر بار که من می خواهم در این مورد صحبت کنم ممانعت می کند خانواده همسرم بعد از گذشت سالها نظرشان کاملا تغییر کرده و رابطه خیلی خوبی با هم داریم و خانواده پدری خود خیلی اصرار داشتند که در همه مراحل زندگی رشد کنم،

مخصوصا تحصیلات و همیشه من را تشویق می کردند که در جمع حضور داشته باشم.

تلاش سبز: نحوه ی برخوردتان با مشکلات را

چطور ارزیابی می کنید؟

همیشه خودم را نسبت به مشکلات پیروز می بینم و سعی می کنم از دیگران کناره گیری نکنم، هر کاری که دیگران انجام می دادند و فکر می کردند که من نمی توانم انجام دهم را با تلاش انجام می دادم و حداقل به خودم ثابت می کنم که من خیلی توانمند هستم و هرگز خودم را دست کم نمی گیرم.

تلاش سبز: راه مبارزه و پیروزی بر

مشکلات را چه می دانید؟

صبر، صبر، صبر و شکیبایی به امید پیروزی، چون هدف و امید هر مانعی را از سر راه بر می دارند.

تلاش سبز: رابطه خوبی با دختر گلتون

مهشید دارید؟

رابطه مادر و فرزند هیچ وقت بد نیست در هیچ شرایطی حتی با شرایطی که من دارم. دخترم خیلی عاقل و مهربان است و کاملا همه چیز را درک می کند.

تلاش سبز: حضور در رعد چه کمکی به آینده

معلولین می کند؟

در اینجا فرصت پیدا می کنند از انزوا بیرون بیایند، بعد از مدتی تفاوت را در برخورد ها احساس می کنند و خودشان اجتماعی تر می شوند یاد می گیرند چطور بر مشکلات پیروز شوند. با پشتکار و برنامه ریزی طبق آموزش هایی که در رعد می بینند می توانند به فرصت های شغلی مناسب دست پیدا کنند.

تلاش سبز: چند سال است که رعد را

می شناسید؟

۱۰ سال است که رعد خانه ی دوم من است و ۹ سال است که در رعد مشغول به کار هستم و خدا را شکر که می توانم از توانمندی هایم استفاده کنم.

تلاش سبز: کلام آخر؟

در نهایت از تمام کسانی که راه را برای ما روشن نگه میدارند و موانع را هموار میکنند تشکر می کنم و برای تمام دوستانم آرزوی موفقیت و سرزندگی دارم. سر بلند باشید و پیروز

هیس، من مرده ام!



هر کجا زندگی هست، امید هم هست. شاغل بودن برای یک زن، به اندازه کافی سخت هست. حالا اگر سروکله زدن با سه پسر بچه شیطان مدرسه های را هم به آن اضافه کنیم، دیگر نورعلی نور می شود! مادری بود که سه پسر بچه شیطان داشت. در یک شب تابستانی، بعد از خوردن شام، بچه ها و مادرشان در یک محوطه جلو خانه، دزد و پلیس بازی می کردند. ناگهان یکی از پسرها به طرف مادرش شلیک کرد و گفت:

- بنگ! کشتمت!

مادر، خودش را روی زمین انداخت؛ ولی بلند نشد. یکی از همسایه ها که شاهد ماجرا بود، نگران شد. پیش دوید و بالای سر مادر نشست و با نگرانی شانه اش را تکان داد. مادر یک چشمش را باز کرد و آرام گفت:

- هیس! من مرده ام. این تنها فرصتی است

که می توانم کمی استراحت کنم!